

نظریه فرانک لاوت در شناسایی حقوقی اقلیت‌ها؛ انقلابی پارادایمی یا خوانشی انتقادی؟

هادی صالحی*

امین رضی پور جویباری**

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۲۴

تاریخ ارسال: ۱۴۰۳/۰۶/۲۱

چکیده

تنوع هویتی در محدوده سرزمینی نظام‌های حقوقی، خاستگاه مفاهیمی همچون چندفرهنگ‌گرایی و شناسایی حقوقی اقلیت‌ها بوده که منازعات نظری مهمی را در پی داشته است. سلطه‌آمیز بودن هنجارهای گروهی برخی اقلیت‌ها از جمله چالش‌های اساسی در شناسایی حقوقی آنهاست و نظریات رایج در گفتمان چندفرهنگ‌گرایی کوشیده‌اند به نحوی به رفع این مانع بپردازند. فرانک لاوت کوشش نظری خویش را معطوف بازخوانی و بازروایی چندفرهنگ‌گرایی از منظر نظریه‌های از سلطه کرده است تا ضمن رفع تعارض فی‌مابین، نظریه‌ای در شناسایی اقلیت‌ها به دست دهد که وفادار به آرمان اخلاقی‌های از سلطه باشد. این مقاله در پی شناخت مبانی فکری و تاریخی شناسایی حقوقی اقلیت‌ها و نقل و تحلیل نظریه سلطه‌محور فرانک لاوت و ارزیابی تحولی است که نظریه او در گفتمان شناسایی پدید آورده است. این مقاله با تحلیل مفهومی نظریه مورد مطالعه این نتیجه را به دست می‌دهد که نظریه لاوت به دلیل عبور کامل از پارادایم حاکم بر سیاست شناسایی، نمی‌تواند نظریه‌ای در شناسایی حقوقی اقلیت‌ها باشد، بلکه خوانشی انتقادی از شناسایی و به خدمت گرفتن آن برای غایتی کاملاً متفاوت است.

کلیدواژه‌گان:

شناسایی، اقلیت‌ها، شناسایی حقوقی اقلیت‌ها، چندفرهنگ‌گرایی، رهایی از سلطه.

* استادیار، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران. (نویسنده مسئول)
hadi.salehi@shirazu.ac.ir

** کارشناس ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.
amin.razipour1996@gmail.com



Copyright: ©2024 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

مقدمه

تنوع هویتی در محدوده سرزمینی نظام‌های حقوقی، واقعیتی غیرقابل انکار به نظر می‌رسد. چه اینکه مفاهیمی همچون چندفرهنگ‌گرایی و شناسایی حقوقی اقلیت‌ها که امروزه اندیشه‌ها و قلم‌های بسیاری را در کشورهای گوناگون به خود مشغول داشته، خود زاده این تنوع هویتی است. گروه‌های هویتی اقلیت یا به حاشیه‌رانده شده در مبارزه‌ای مستمر برای به رسمیت شناخته شدن به سر می‌برند و در بزنگاه‌های تاریخی، نظام حقوقی حاکم را به پذیرش هنجارهای درون‌گروهی خویش وادار می‌کنند. جامعه ایران اگرچه از دیرباز تنوع هویتی چشم‌گیری را تجربه می‌کند، گفتمان چندفرهنگ‌گرایی بازتاب چندانی در ادبیات حقوقی آن نداشته است.

گفتمان چندفرهنگ‌گرایی در زادگاه خود -جامعه لیبرال‌دموکراتیک- نیز با چالش‌هایی روبه‌رو بوده و هست که برای دیگر جوامع درس‌آموز و عبرت‌بخش خواهد بود. از جمله چالش‌های مهم در چندفرهنگ‌گرایی، مواجهه با گروه‌هایی است که هنجارهای درون‌گروهی ایشان در تعارض کامل با هنجارهای قانونی حاکم قرار دارند یا از منظر اخلاقی ناروا به نظر می‌رسند. سخن گفتن از شناسایی حقوقی اقلیت‌ها در جامعه متکثر ایران نیز بی‌گمان حساسیت‌هایی را برمی‌انگیزد و گروه مسلط به‌آسانی از موضع هنجاری خود به سود گروه‌های اقلیت عقب نخواهد نشست. از این‌رو، آشنایی با منازعاتی که حول این موضوع در گفتمان چندفرهنگ‌گرایی در گرفته، می‌تواند به تعمیق فهم ما از مسئله و کسب آمادگی پیشینی برای رویارویی با چالش‌هایی -نسبتاً- مشابه در سطح داخلی کمک رساند. فرانک لاوت نویسنده‌ای است که به یکی از مهم‌ترین چالش‌های شناسایی حقوقی اقلیت‌ها، یعنی تعارض آن با نظریه‌هایی از سلطه پرداخته و رهیافتی تازه به شناسایی حقوقی اقلیت‌ها را ارائه کرده است. در این مقاله، ضمن آشنایی با مبانی شناسایی حقوقی اقلیت‌ها، به نقل و تحلیل نظریه فرانک لاوت پرداخته و در راستای شناسایی محملی برای پژوهش‌های آتی مولفه‌های ارزیابی آثار آن را در سطوح مقرره‌گذاری و رویه قضایی نشان خواهیم داد.

۱. شناسایی حقوقی اقلیت‌ها و مبانی نظری و تاریخی آن

مفهوم شناسایی حقوقی اقلیت‌ها در مرکز پژوهش حاضر قرار دارد. همچنان‌که از عنوان مقاله

برمی‌آید، رسالت اصلی این نوشتار تحلیل نظریه ویژه فرانک لاوت^۱ در شناسایی حقوقی اقلیت‌ها و ارزیابی تحوّل است که نظریه او در آن پدید می‌آورد. روشن است که بدون کسب شناخت دقیق از مسئله شناسایی حقوقی و مبانی آن، درک تحوّل که لاوت در آن پدید آورده نیز میسر نخواهد بود. از این روی در نخستین گام، تبیین این مفهوم کلیدی با سیری در بنیادهای تاریخی و نظری آن بایسته به نظر می‌رسد. برای شناخت این مفهوم مرکب که خود برساختی از چند مفهوم پیشینی است، عناصر سازنده آن را از هم گسسته و به هریک نگاهی جداگانه می‌افکنیم.

۱.۱. معنای عام شناسایی

پیش از پرداختن به معنای خاص شناسایی^۲ - که لایه‌های روان‌شناختی و فلسفی ویژه‌ای یافته است - توضیحی از معنای عام و ابتدایی آن راهگشا به نظر می‌رسد. شناسایی در معنای عام رابطه‌ای میان دو طرف است که یک طرف آن شناسنده (سوژه) و طرف دیگرش شناسایی‌شونده (اُبژه) نام دارد. شناسایی فرایندی است که طی آن، تصویری از اُبژه در ذهن سوژه شکل می‌گیرد و البته منظور از تصویر، تمام آن چیزی است که از اُبژه در ذهن سوژه ایجاد می‌شود، نه لزوماً اطلاعات بصری. برای مثال، در اثر مواجهه شخص «الف» (به‌عنوان سوژه یا فاعل شناسا) با شیء «ب» (به‌عنوان اُبژه شناسایی)، اطلاعاتی همچون ضخیم بودن، وزن داشتن، رنگ داشتن، چهار ضلعی بودن، قابل تورق بودن و ... به‌عنوان محتوای شناختی^۳ در ذهن «الف» به وجود می‌آید؛ این محتوا همان تصویر اُبژه در ذهن سوژه است. علاوه بر اشیاء، افراد یا گروه‌های انسانی نیز می‌توانند موضوع شناسایی قرار گیرند.

تصویر پدیدآمده از اُبژه طی فرایند شناسایی، مشخص خواهد کرد که چگونه باید با او رفتار کرد. «اگر دیگری را با یک ویژگی معین مثل مستقل و خودفرمان بودن بشناسید، شما صرفاً به مستقل و خودفرمان بودن وی اقرار نکرده‌اید، بلکه یک نگرش مثبت به او را هم پذیرفته‌اید. چنین شناختی شما را متعهد می‌سازد تا با او به نحو خاصی هم رفتار نمایید»^۴. این نکته حقیقتی بنیادین است که می‌تواند لایه روان‌شناختی شناسایی را به لایه‌ای هنجاری متصل کند. زیرا محتوای شناختی به‌عنوان محصول یک فرایند روان‌شناختی، مسئولیت‌های طرفین نسبت به

1. Frank Lovett

2. Recognition

3. Cognitive Content

4. Iser, M., "Recognition", *Stanford encyclopedia of philosophy*, 2013.

یکدیگر را نیز مشخص خواهد کرد. به دیگر سخن، هنجارهای حاکم بر رابطه سوژه با اُبژه، برآمده از تصویر پدیدآمده از اُبژه در ذهن سوژه است. بر همین بنیاد، از شناسایی به عنوان یک نگرش هنجاری بنیادین^۱ نیز یاد می‌شود که با ایجاد تصویری مختار و خودفرمان از اُبژه شناسایی می‌تواند استحقاق‌ها و مسئولیت‌های ویژه‌ای را بر وی بار کند.^۲ از این منظر، حتی تحمیلِ کیفی بر شخص از سوی نظام حقوقی، جلوه‌ای از شناسایی او به مثابه شخصیتی اراده‌مند و مستقل – و لذا قابل سرزنش – است. هنجارهای حقوقی می‌توانند نشان دهند که نظام حقوقی حاکم چه محتوای شناختی یا چه تصویری از هویت‌های گوناگون درون جامعه را آینگی می‌کند. زیرا تصویر اُبژه تأثیری بی‌واسطه در تعیین حقوق و تکالیف او دارد و این یعنی از حقوق و تکالیف تعریف شده می‌توان تصویر اُبژه را به دست آورد.

۱.۲. اُبژه‌های شناسایی حقوقی

ناگفته پیداست که در بحث از شناسایی حقوقی اقلیت‌ها^۳، تمرکز بر روی اُبژه‌های انسانی است و دیگر موجودات – که می‌توانند اُبژه شناسایی در معنای عام قرار بگیرند – محلی از اعراب ندارند. اما تردیدی نیست که هر مجموعه دل‌بخوایی از افراد را نمی‌توان به‌عنوان یک گروه اقلیت موضوع شناسایی حقوقی قرار داد. چه ویژگی(ها)یی می‌باید در مجموعه‌ای از افراد باشد تا آنان را به‌عنوان موضوع یا اُبژه شناسایی حقوقی از دیگران متمایز کند؟ پیوند مسئله شناسایی با مفهوم هویت^۴ از همین نقطه آشکار می‌شود. آنچه مجموعه‌ای از افراد را به یک گروه متمایز و قابل شناسایی بدل می‌کند، نمی‌تواند بهره‌ای از مفهوم هویت، به‌ویژه هویت جمعی^۵ نداشته باشد. اما از طرفی، هویت نیز نمی‌تواند شرط کافی برای پیدایی یک گروه اقلیت به شمار آید. چراکه گروه اکثریت نیز دارای هویت جمعی مختص به خود است. بنابراین، برای شناخت گروه‌های اقلیت – به مثابه اُبژه‌های شناسایی حقوقی – لازم است تا مؤلفه‌های اقلیت‌بودگی واکاوی شوند. به نظر می‌رسد نگاه متن‌گرای حقوقی، توان کشف مؤلفه‌های اقلیت‌بودگی را نداشته باشد. نظام‌های حقوقی همواره از یک سوی با مجموعه‌ای از متون ثابت (قانون) و از دیگر سوی با

1. A Basic Normative Attitude
2. Ibid.
3. legal recognition of minorities
4. Identity
5. Collective Identity

واقعیت زنده و پویای جامعه مواجه‌اند و می‌کوشند متون ثابت را بر واقعیتی سیال حاکم سازند. بازتاب حقوقی گروه‌های اقلیت نیز از چنین وضعیتی مستثنی نخواهد بود. «حقوق‌دانان عموماً در مقام معرفی گروه‌های اقلیت به متن قانون مراجعه می‌کنند و به جست‌وجوی محل به‌کارگیری لفظ اقلیت در متون قانونی می‌پردازند. اگر از آنان بپرسید گروه‌های اقلیت را به شما نشان دهند، دوباره به متن قانون مراجعه خواهند کرد و به دنبال آن خواهند بود که کدام گروه‌ها به بهترین وجه مصداق واژگان قانونی قرار می‌گیرند.^۱ متن‌گرایی^۲، رویکردی رایج در تفسیرهای حقوقی است که به واژگان قانونی، برکنده از زمینه‌های تاریخی و اجتماعی پیدایی آن، موضوعیت می‌بخشد و در فرایند تفسیر، تطابق واقعیت بیرونی با آن واژگان را مورد سنجش قرار می‌دهد.

متون قانونی و اسناد حقوقی بین‌المللی گروه‌های اقلیت را با اوصافی همچون ملی، قومی، دینی و زبانی مورد اشاره قرار داده‌اند.^۳ به بیانی دیگر، واژگان حقوقی شناسنده اقلیت‌ها با مفاهیمی چون قومیت، دین و زبان آمیخته شده است. پرسش قابل‌طرح این است که آیا گروه‌های اقلیت لزوماً وجهی قومی یا زبانی یا مذهبی دارند؟ آیا اقلیت‌بودگی در ذات خود پیوندی ناگسستنی با مفاهیم گفته‌شده دارد؛ به طوری که با حذف آن مؤلفه‌ها اساساً اقلیت‌بودگی یک گروه از میان برود؟ رویکرد متن‌گرا گویی چنین پیوندی را مفروض انگاشته است؛ زیرا با تقدسی که به واژگان قانونی می‌بخشد، فقط گروه‌هایی را واجد وصف اقلیت می‌یابد که سایر اوصاف مندرج در متن را با خود داشته باشند. پیداست که نگرش متن‌گرا به گروه‌های اقلیت، در شناسایی اقلیت‌های جدید^۴ همچون زنان، اقلیت‌های جنسی^۵، معلولان و ... ناکام خواهد ماند.^۶ شناسایی اقلیت‌های جدید نیازمند بینشی زیربنایی است که بتواند از واژگان قانونی عبور کند و با ریشه‌ها و

۱. صالحی، هادی، «تبارشناسی شناسایی حقوقی اقلیت‌ها»، رساله دکتری، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۷، ص ۱.

2. Textualism

۳. برای نمونه نک به:

Declaration on Rights of Persons Belonging to National or Ethnic, Religious and Linguistic Minorities, 1992.

اعلامیه ۱۹۹۲ حقوق اشخاص متعلق به اقلیت‌های ملی یا قومی، مذهبی و زبانی.

4. New Minorities

5. LGBTQ people

۶. برای مطالعه بیشتر در خصوص مفهوم اقلیت‌های جدید ر.ک به:

صالحی، هادی، پیشین.

Medda-Windischer, Roberta. Old and new minorities: reconciling diversity and cohesion: a human rights model for minority integration. Nomos, 2009.

زمینه‌های اجتماعی متن روبه‌رو شود.

ریشه‌های اجتماعی اقلیت‌بودگی که رویکرد زمینه‌گرا^۱ می‌کوشد تا آنها را کشف و در تفسیر هنجار حقوقی اعمال کند چیستند؟ بی‌گمان نگاه حقوقی صرف برای پاسخ گفتن به چنین پرسشی کفایت نخواهد کرد و لازم است برای یافتن پاسخ به خارج از مرزهای دانش حقوق گام نهیم. مفهوم اقلیت معمولاً با استفاده از دوگانه‌های کمی-کیفی و عینی-ذهنی تحلیل و تعریف می‌شود.^۲ اقلیت، از منظر کمی دلالت بر تعداد کم افراد گروه در مقایسه با اکثریت جامعه دارد و از منظر کیفی معمولاً نشانگر این است که گروه اقلیت از چرخه قدرت حاکم بر کنار مانده و تحت سلطه و تبعیض قرار گرفته است. تمایز میان گروه اقلیت با سایر افراد جامعه ممکن است نمودهایی بیرونی و عینی همچون زبان، مذهب، رنگ، نژاد، اصل و نسب داشته باشد و این تمایز با بازتاب‌های ذهنی همچون احساس هویت متمایز (از سوی اعضای گروه اقلیت) و تمایز قائل شدن برای آن‌ها (از سوی دیگران) همراه است.^۳ به نظر می‌رسد مطالعه تاریخی شکل‌گیری اقلیت‌ها و سیر تطوّر شناسایی آن‌ها می‌تواند نشان دهد که کدام مؤلفه، ذاتی و ضروری مفهوم اقلیت‌بودگی و کدام یک عرضی و صرفاً زاده موقعیت خاص تاریخی، جغرافیایی، اجتماعی و سیاسی است.

با توجه به پدیداری اقلیت‌های جدید که زبان و مذهب و نژادی متمایز از سایر افراد جامعه ندارند، اما شناسایی حقوقی ایشان به‌عنوان یک گروه اقلیت موضوع بحث‌های جدی قرار گرفته است، می‌توان در ضروری بودن چنین اوصافی تردید نمود. «بی‌تردید آنچه گروه‌های اقلیت را از افراد تمییز می‌دهد، مجموعه مشترکات میان اعضای این گروه‌هاست که در نتیجه یک هویت گروهی می‌سازد. اگر عده‌ای از افراد هیچ وجه مشترکی نداشته باشند مطالبات مشترک آنها نیز منتفی خواهد بود. اما چه چیزی هویت گروهی اقلیت‌ها را می‌سازد؟... از منظر حقوقی آنچه فاعلین شناسایی حقوقی را بر آن می‌دارد تا در راستای شناسایی حقوقی گروه‌های جدید مبارزه کنند، آن است که این گروه‌ها نمی‌توانند آزادانه سبک زندگی خود را داشته باشند.»^۴ از این منظر،

1. Contextual Approach

۲. باطنی، ابراهیم و تقی دشتی، مفهوم‌شناسی اقلیت (ارائه الگویی روش‌مند برای تعریف و تشخیص اقلیت‌ها)، نشریه حقوق اسلامی، تابستان ۱۳۸۹، شماره ۲۵، صص ۱۸۴-۱۸۵.

۳. همان، ص ۱۸۹.

۴. صالحی، هادی، پیشین، صص ۱۰۰-۱۰۱.

درون مایه حقیقی اقلیت‌بودگی؛ (۱) داشتن هویت یا «ما»ی جمعی، (۲) تمایز با الگوی هویتی رایج و مسلط، (۳) تحت سلطه بودن، است و نمودهایی چون زبان، قومیت، مذهب و نژاد صرفاً برای ایجاد و تقویت آن هویت مشترک طریقت دارند. حتی معیار کمی یا همان قَلتِ عددی نیز ضروری اقلیت‌بودگی نیست و گروه گسترده‌ای همچون زنان می‌تواند از منظر کیفی و با لحاظ سایر مؤلفه‌ها یک گروه اقلیت به شمار آید.

۱.۳. سیاست شناسایی و چندفرهنگ‌گرایی

شناسایی حقوقی را می‌توان بازتاب حقوقیِ گفتمانی بزرگ‌تر به نام سیاست شناسایی^۱ دانست. چارلز تیلور در اثر الهام‌بخش خود، سیاست شناسایی^۲، روایتی عمیق و جالب توجه از چرایی و چگونگی پیدایی نیاز به شناسایی در دوران مدرن ارائه نموده است. تیلور سفر تاریخی-تحلیلی خود را با این پرسش می‌آغازد که چگونه گفتمان شناسایی و هویت -به معنای امروزش- برای ما قابل فهم شد؟ زیرا به باور او معنای امروزی این کلمات برای مردمان قرون گذشته قابل فهم نبوده است.^۳ معمولاً در گفتمان شناسایی، نقطه آغاز بحث و تشکیل نطفه فلسفی و روان‌شناختی آن را به پدیدارشناسی روح^۴ هگل^۵ نسبت می‌دهند؛ آنجا که هگل خودآگاهی روح برای حرکت به سوی مطلق را فقط از طریق مواجهه با دیگری مانند خود ممکن و دست‌یافتنی می‌داند.^۶ تیلور اما در سفر زمان خود از هگل نیز عبور می‌کند و به دنبال آن تحولی می‌گردد که نظریه‌پردازی هگل را ممکن و معنادار کرد.

به زعم چارلز تیلور، دو تحول بنیادین ریشه شکل‌گیری مفاهیم مدرن هویت و شناسایی بوده‌اند. تحول نخست، فروپاشی جامعه سلسله‌مراتبی سنتی بود که مفهوم شرافت و تبار^۷ را به مثابه انگاره‌ای مرکزی در ساختار خود جای داده بود. امتیازی انحصاری و متعلق به افرادی معدود که خود آفریده و بازآفریننده نابرابری‌ها در آن جامعه بوده است. قدرت سیاسی سامان‌یافته بر

1. Politics of Recognition

2. Taylor Charles, *the Politics of Recognition*, in *Multiculturalism: Examining the Politics of Recognition*, A. Gutmann (ed.), Princeton: Princeton University Press, pp 25-73.

3. Taylor, C, *the Politics of Recognition*, in *Multiculturalism: Examining the Politics of Recognition*, A. Gutmann (ed.), Princeton: Princeton University Press, p 26.

4. The Phenomenology of Spirit

5. Hegel

۶. برای مطالعه بیشتر در خصوص تاثیر پدیدارشناسی روح در گفتمان شناسایی می‌توانید ر.ک به:

Iser Mattias, op.cit.

7. honor

پایه مفهوم honor، رژیمی است که منتسکیو آن را موناشرسی^۱ خوانده است. با فروپاشی آن نظم اجتماعی که مفهوم honor در آن حیات یافته بود، مفهوم غیرانحصاری، جهان‌شمول و برابرانگار کرامت^۲ جایگزین آن شد. گوهری که تمام انسان‌ها در آن شریک‌اند و فقط با یک جامعه دموکراتیک سازگاری دارد.^۳ در تحلیل تیلور، گذار از honor به dignity با گذار از جامعه سلسله‌مراتبی سنتی به جامعه دموکراتیک مقارن و ملازم یکدیگرند. به باور او، دموکراسی نخستین تحولی بود که «انتظار به رسمیت شناخته شدن برابر» را برای همگان پدید آورد.

تحول دیگری که تیلور آن را از میان انبوه تحولات تاریخی برمی‌کشد و به‌عنوان مبنایی برای مفهوم مدرن شناسایی پیش می‌نهد، تحولی است که در پایان قرن هجدهم میلادی در فهم بشر از هویت فردی^۴ رخ داد. ما می‌توانیم از هویت فردی به معنای هویتی که به‌طور خاص متعلق به ماست و ما آن را در درون خود می‌یابیم، سخن بگوییم. چنین معنایی برآمده از آرمان اخلاقی اصالت^۵ است. آرمانی که صادق بودن با خود و وفاداری به شیوه شخصی و منحصر به فرد خود برای بودن و زیستن را به ما تجویز می‌کند. آرمان اخلاقی اصالت خود از دل یک انقلاب اخلاقی به دست آمده است. تیلور نقطه آغاز آن را در قرن هجدهم می‌بیند. لحظه‌ای که شهودگرایی اخلاقی^۶ غلبه می‌کند و خوب و بد اخلاقی را ندای وجدان انسان‌ها تعیین می‌کند و نه منبعی بیرونی همچون پاداش یا کیفر عمل.^۷ غلبه شهودگرایی ارزش بی‌سابقه‌ای به احساسات و ندهای درونی انسان‌ها بخشید و آن را داور اخلاقی و معیار تشخیص درست از نادرست قرار داد. اصالت یا وفاداری به خود در چنین پارادایمی به آرمانی اخلاقی بدل می‌شود و هویت فردی و کارکرد آن را به‌شدت توسعه می‌دهد. به گونه‌ای که پرورش هویت فردی و وفاداری به ندای درونی ارزشی اخلاقی می‌یابد. زیرا این درون انسان است که به او می‌گوید چه کاری درست و چه کاری نادرست است.

دموکراسی و شهودگرایی اخلاقی - به‌عنوان ریشه‌های تاریخی و نظری شناسایی - اگرچه

1. Monarchy

2. Dignity

3. Taylor, C, "the Politics of Recognition", in *Multiculturalism: Examining the Politics of Recognition*, A. Gutmann (ed.), Princeton: Princeton University Press, pp 26-27.

4. Individual identity

5. Authenticity

6. Ethical Intuitionism

7. Ibid, p 28.

اهمیت یافتن هویت فردی و منطبق آن را به خوبی توضیح می‌دهند، هنوز معمای چرایی نیاز به شناسایی در دوران مدرن را حل نمی‌کنند. تیلور با تعمق در ماهیت هویت فردی این معما را حل می‌کند. چنان که گفته آمد، وفاداری به خود ارزشی اخلاقی در پارادایم اخلاق شهودگرا مطرح شد. اینک پرسیدنی است که هویت فردی چگونه باید شکل بگیرد و توسعه یابد؟ آیا با انتقال مبدأ اخلاقی از بیرون به درون، نیاز به بیرون به کلی از میان رفت؟ آیا هویت فردی در انزوا و خارج از روابطش با هویت‌های دیگر می‌تواند به خودآگاهی و شکوفایی برسد؟ این پرسش‌ها پلی است که ما را از ایده اصالت فردی به سیاست شناسایی می‌رساند. تیلور، دیالوگ‌محوری^۱ را ویژگی بارز زیست انسانی می‌داند. چیزی که به زعم او، جریان اصلی فلسفه مدرن از آن غافل مانده است. انسان برای فهم خویشتن خود، تعریف هویت خود و بیان خود، نیازمند یک زبان انسانی غنی است. زبان البته منحصر در کلمات نیست، بلکه در معنایی گسترده هر طریقه بیان و تجلی‌بخشی^۲ همچون هنر، ژست، عشق و ... را دربر می‌گیرد.^۳ روشن است که زبان در انزوا به دست نمی‌آید. هرچند ما برای فهم انزوای خود به آن نیاز داریم. مسئله زبان، که تیلور انگشت تأکید بر آن نهاده، نشانگر پیوند هویت فردی با پدیده‌ای ذاتاً جمعی است. ما زبان (به همان معنای گسترده) را در تعامل با دیگران، به‌ویژه دیگران مهم^۴، فرامی‌گیریم و البته راهی جز این نیز متصور نیست.

پیوند با دیگران در فراگیری زبان خلاصه نمی‌شود. چنین نیست که انسان زبان را در یک زیست‌گفت‌وگومحور از دیگران فرا بگیرد و آن‌گاه بتواند در انزوا و خارج از روابطش با دیگران، به فهم، تعریف و بیان هویت خود پردازد. بلکه حتی تعریف ما از خود در روابطمان با دیگران شکل می‌گیرد. «ما خود را همواره در دیالوگ یا در کشمکش با آن چیزی که دیگران مهم می‌خواهند در ما ببینند، تعریف می‌کنیم. حتی پس از آنکه بزرگ‌تر می‌شویم و برخی از آن دیگران -مانند پدر و مادر- از زندگی ما می‌روند، گفت‌وگو با آن‌ها تا وقتی زنده باشیم در درون ما ادامه می‌یابد.»^۵ سخن اخیر تیلور حامل نکته بسیار مهمی است. گفت‌وگوی درونی با دیگران

1. Dialogical character
2. Expression
3. Ibid, p 32.
4. Significant Others
5. Ibid, p 33.

مهم نوع خاصی از گفت‌وگوست که در انزوا رخ می‌دهد و این نشان از گفت‌وگومحور بودن ذهن انسان حتی در لحظات انزوا دارد. این درهم‌تنیدگی ابعاد فردی و جمعی مفهوم هویت که در لایه فلسفی و روانشناختی وجود دارد، به منازعه‌ای در لایه حقوقی نیز تبدیل می‌شود و آن منازعه بر سر فردی یا جمعی بودن ماهیت حقوق اقلیت‌هاست.

۱.۴. شناسایی حقوقی اقلیت‌ها

شناسایی حقوقی اقلیت‌ها ممکن است در دو معنا به کار رود. معنای نخست، اشاره به فرایند دارد و معنای دوم بر محصول فرایند دلالت می‌کند. برای پرداختن به مفهوم شناسایی حقوقی اقلیت‌ها به تمامی آنچه تاکنون گفته شده نیازمندیم. در نخستین گام، دانستیم که شناسایی در معنای عام، فرایند مواجهه سوژه و اُبژه است و محصول آن، شکل‌گیری تصویری از اُبژه در ذهن سوژه که تصویر پدیدآمده نیز تأثیری بلاواسطه در تعیین هنجارهای حاکم بر رابطه دو طرف دارد. پس از آن اُبژه‌های شناسایی حقوقی یعنی گروه‌های اقلیت را بازشناخته و مؤلفه‌های اقلیت‌بودگی را مرور کردیم. در واپسین مرحله نیز بنیادهای تاریخی و نظری نیاز به شناسایی در دوران مدرن را از نظر گذرانیم. اینک با تکیه بر مقدمات پیشین به توضیح مفهوم شناسایی حقوقی اقلیت‌ها می‌پردازیم.

همچنان‌که ذکرش رفت، عبارت شناسایی حقوقی گاه در اشاره به فرایند مواجهه نظام حقوقی (به عنوان سوژه) و گروه اقلیت (به مثابه اُبژه) به کار می‌رود که با کنشگری دوسویه و سیال در بستر زمان تحقق می‌یابد. اُبژه شناسایی حقوقی در فرایند شناسایی خود حضوری فعال دارد و در طول زمان با تقویت هویت جمعی خود و تلاش برای اقتناع دیگران مهم، سوژه را به پذیرش هویت متمایز خود و محترم شمردن آن سوق می‌دهد. چیزی که می‌توان از آن به «مواجهه اقتناع‌ساز با دیگران مهم»^۱ تعبیر کرد. لحظه‌ای که این مواجهه اقتناع‌ساز به ثمر می‌نشیند و هویت متمایز گروه اقلیت از سوی نظام حقوقی حاکم به رسمیت شناخته می‌شود، انعکاس روشنی از آن در سطوح قاعده‌گذاری، تفسیر و رویه قضایی پدید می‌آید. عبارت شناسایی حقوقی گاه در اشاره به این معنا، یعنی به رسمیت شناخته شدن هویت متمایز گروه اقلیت، از سوی نظام حقوقی به کار می‌رود.

۱. صالحی، هادی، پیشین.

نکته قابل توجه این است که هرگونه مواجهه نظام حقوقی با گروه‌های اقلیت لزوماً مصداق شناسایی حقوقی نخواهد بود. نظام‌های حقوقی ممکن است برخی گروه‌های هویتی را به کلی نادیده بگیرند، رفتاری که اصطلاحاً ناشناسایی یا عدم شناسایی^۱ نامیده می‌شود یا ممکن است تصویری تحقیرآمیز و نامشروع از آن‌ها ایجاد کند و به مقابله با آن‌ها برآیند که به شناسایی منفی^۲ تعبیر می‌شود. همچنین ممکن است نظام حقوقی رویکردی حمایت‌گرانه نسبت به گروه‌های اقلیت اتخاذ کند، اما همچنان نتوان آن را مصداق شناسایی حقوقی دانست. شناخت مبانی و مؤلفه‌های شناسایی حقوقی ما را در تمییز و تشخیص شناسایی از غیر آن یاری می‌دهد. این نکته در تفسیر حقوقی نیز تأثیر بسزایی دارد. این‌که شناسایی را معطوف به هویت و به معنای احترام به هویت متمایز گروه اقلیت بدانیم یا صرفاً اعطای امتیازی مصلحتی به منظور حفظ نظم عمومی در فهم موضوع و در تفسیری که از هنجارهای مربوطه ارائه خواهیم داد تفاوت مهمی ایجاد خواهد کرد. در ادامه گزارش موجزی از ویژگی‌های بنیادین شناسایی حقوقی ارائه می‌شود.

دانستیم که سیاست شناسایی پاسخی ناگزیر به نیاز هویتی انسان معاصر بوده است. آنچه سبب تمایز سوژه و اُبژه و رویارویی این دو با یکدیگر می‌شود، همانا تمایز هویتی موجود میان دو طرف است. بنابراین، می‌توان هویت را مهم‌ترین مفهوم و هویت‌محوری را بارزترین خصیصه شناسایی به حساب آورد. ویژگی دیگر که می‌توان آن را دنباله مفهوم هویت دانست، دوسویه یا متقابل بودن شناسایی است.^۳ دانستیم که هویت یک برساخت جمعی است که در مواجهه با دیگران -به‌ویژه دیگران مهم- شکل می‌گیرد. اُبژه در فرایند شناسایی حضوری کنشگرانه دارد و در پی شکل دادن و شناساندن هویت متمایز خویش به دیگران مهم -از جمله نظام حقوقی حاکم- است. بر این اساس، نمی‌توان شناسایی را اعطای امتیازی یک‌جانبه از سوی فاعل شناسایی به اُبژه دانست. مؤلفه بنیادین دیگر که از دل هویت‌محوری بیرون می‌آید، احترام^۴ است. ادای احترام به هویت متمایز اُبژه در ذات شناسایی مستتر است، اما باید توجه داشت که این احترام، درون‌مایه و کارکردی متفاوت با احترام در معنای مدارا^۵ دارد. «تیلور میان سیاست

1. Non-Recognition or Absence of Recognition
 2. Mis-Recognition
 3. Mutuality
 4. Respect
 5. Toleration

شناسایی و سیاست احترام برابر لیبرال قائل به تفکیک می‌شود.^۱ احترامی که در گفتمان شناسایی بر آن تأکید می‌شود کارکردی فراتر از حالت عادی خود دارد و تکالیفی ایجابی را پدید می‌آورد. این تفاوت از پیوند عمیق شناسایی با مفهوم هویت و الزامات روان‌شناختی و هنجاری برآمده از آن ناشی می‌شود و می‌توان آن را احترام شناسایی^۲ نامید.^۳ احترام شناسایی، از آن روی که می‌خواهد روابط انسانی را به وضعیتی آرمانی سوق دهد خاصیتی ایجابی از خود نشان می‌دهد و اقدامات مثبتی را تجویز می‌کند که بازتاب حقوقی آن به شکل تبعیض مثبت^۴ قابل مشاهده است. با تکیه بر این گزارش موجز، می‌توان هویت‌محوری، دوسویگی و احترام شناسایی (توأم با تبعیض مثبت و تکالیف ایجابی برای سوژه) را مؤلفه‌های اساسی شناسایی حقوقی دانست.

۲. تقابل هنجاری شدید؛ شناسایی به مثابه چالش اخلاقی بزرگ

تمایز هویتی به تمایز نظام‌های هنجاری نیز منجر می‌شود. به دیگر سخن، میان گروه اقلیت و گروه اکثریت، تقابلی هنجاری نیز برقرار است و مهم‌ترین تقابل از منظر حقوقی همین تقابل هنجاری است. نظام‌های حقوقی برآن اند تا نظم هنجارین مشخصی را بر تمام اتباع خود حاکم کنند و از طرفی در میان اتباع یک نظام حقوقی گروه‌های هویتی متنوعی زیست می‌کنند که به هنجارهای درون‌گروهی خود وفادارند. گفته شد که شناسایی حقوقی گروه اقلیت، ادای احترامی مؤثر به هویت متمایز ایشان است. اما ادای احترام مؤثر به هویت متمایز یک گروه اقلیت چگونه محقق می‌شود؟ شناسایی حقوقی اقلیت‌ها در عمل به معنای پذیرش و رسمیت‌بخشی به هنجارهای درون‌گروهی ایشان است. نمونه آشنای آن در حقوق ایران، نظام حقوقی حاکم بر احوال شخصیه^۵ اقلیت‌های مذهبی است که در قانون اجازه رعایت احوال شخصیه ایرانیان غیرشیعه در محاکم مصوب ۱۳۱۲ و اصول دوازدهم و سیزدهم از قانون اساسی سال ۱۳۵۸ به رسمیت شناخته شد و نظام حقوقی با پذیرش هنجارهای درون‌گروهی برخی اقلیت‌های مذهبی به شناسایی حقوقی ایشان پرداخت.

طبیعتاً تقابل هنجاری نظام حقوقی حاکم با گروه‌های اقلیت می‌تواند شدت و ضعف‌هایی

1. Song, S, "Multiculturalism", *Stanford encyclopedia of philosophy*, 2010.

2. Recognition Respect

3. Ibid.

4. (Preferential) Affirmative Action / Positive Discrimination

5. Personal Status

داشته باشد. هنگامی که این تقابل شدید و غیرقابل مسامحه باشد، شناسایی حقوقی گروه اقلیت به مثابه چالشی بزرگ جلوه می‌کند. تصور کنید گروه اکثریت هنجارهای جنسیتی یک اقلیت مذهبی را مصداق بارز تبعیض علیه زنان و سلطه‌ای آشکار بر ایشان بداند. در چنین شرایطی چه ضرورتی به شناسایی حقوقی آن هنجارها وجود دارد؟ چرا باید با ادای احترامی مؤثر به هویت متمایز گروه مورد نظر، به تبعیض جنسیتی دامن زد؟ این نگرانی همان چیزی است که فرانک لاوت آن را جریان ضدسلطه درون‌گروهی^۱ می‌نامد. از جمله پرسش‌هایی که گفتمان چندفرهنگ‌گرایی و رویکردهای رایج آن کوشیده‌اند پاسخی به آن بدهند همین پرسش است.

۳. نظریه فرانک لاوت در گفتمان چندفرهنگ‌گرایی

پیش‌تر به اختصار، از گفتمان چندفرهنگ‌گرایی سخن گفته شد و اینک نیز البته مجال طرح روایت مبسوطی از آن نیست^۲، بلکه کوشش می‌شود کماکان با رعایت ایجاز زمینه اصلی بحث در گفتمان چندفرهنگ‌گرایی و نظریه‌ای که فرانک لاوت در آن مطرح ساخته روشن شود. ابتدا گزارشی موجز از گفتمان چندفرهنگ‌گرایی و محورهای اصلی آن ارائه می‌شود و سپس به سراغ نظریه فرانک لاوت می‌رویم.

۳.۱. گفتمان چندفرهنگ‌گرایی

موضوع محوری در گفتمان چندفرهنگ‌گرایی، تقابل هنجاری موجود میان فرهنگ غالب^۳ و فرهنگ‌های اقلیت^۴ است.^۵ ویژه‌داری^۶ مفهومی پربسامد در این گفتمان است که به اتخاذ نوعی سیاست حمایت‌گرانه نسبت به گروه‌های اقلیت دلالت می‌کند. چرایی و چگونگی حمایت از اقلیت‌ها پیکره اصلی بحث‌ها را در این گفتمان شکل می‌دهند و البته پرسش از چرایی خود در دو

1. in-group domination objection

۲. برای ملاحظه روایت مبسوطی از گفتمان چندفرهنگ‌گرایی، ر.ک به:

Song Sarah, op.cit.

3. dominant culture

4. minority cultures

5. Ibid.

6. Accommodation

توضیح اینکه اصطلاح Accommodation در ادبیات چندفرهنگ‌گرایی، به معنای نوعی برخورد ویژه و حمایت‌گرانه دولت با فرهنگ‌ها و آیین‌های متعلق به اقلیت‌هاست که می‌توان به اختصار و با ترجمه تحت‌اللفظی آن را ویژه‌داری نامید. ویژه‌داری در گفتمان مذکور معادل شناسایی حقوقی در بحث حاضر است.

سطح مهم رخ می‌نماید. در سطح نخست، محتوای ارزش‌های گروهی اقلیت‌ها اهمیت ندارد، بلکه نفس وجود تفاوت مهم است. پرسش محوری در این سطح این است که چرا باید از اقلیت‌ها حمایت فعالانه کرد؟ آیا حمایت ویژه از اقلیت‌ها با اصول برابری، حاکمیت قانون و بی‌طرفی دولت لیبرال ناسازگار نیست؟ اما سطح دوم تعارض براساس محتوای ارزش‌ها پدید می‌آید و چالش بسیار عمیق‌تری ایجاد می‌کند. هنگامی که محتوای ارزش‌های گروهی یک گروه اقلیت در تعارض با محتوای ارزش‌های لیبرالی قرار گیرد، سطح دوم تعارض حول محور این پرسش شکل می‌گیرد: چرا باید ارزش‌های ضد لیبرال را به رسمیت بشناسیم؟ با توجه به اینکه گفتمان چندفرهنگ‌گرایی از دل جوامع لیبرال سربرآورده و نظم سیاسی و حقوقی لیبرال را به چالش کشیده است، لذا مطالعه آن به‌طور عمده در فضای ارزشی لیبرالیسم سیر می‌کند. لکن بنیادهای بحث، یعنی وجود تنوع هویتی، ارزشی و هنجاری در محدوده سرزمینی یک نظام حقوقی، روش مواجهه با این تنوع و درون‌مایه استدلال‌های عدالت‌جویانه طرفین نزاع، قابل تعمیم و تطبیق در نظام‌های ارزشی و حقوقی متفاوت خواهد بود.

نظریات متنوعی برای پاسخگویی به پرسش‌های فوق در دل گفتمان چندفرهنگ‌گرایی پدید آمده که می‌توان نظریه مبتنی بر شناسایی^۱، نظریه مبتنی بر برابری^۲ یا زمینه فرهنگی^۳، نظریه مبتنی بر تنوع^۴ و نظریه مبتنی بر رهایی از سلطه^۵ را مهم‌ترین آن‌ها دانست.^۶ نظریه اخیر عمدتاً با نام فرانک لاوت شناخته می‌شود و در این مقاله برآنیم تا آن را مورد ارزیابی قرار دهیم.^۷

۳.۲. نظریه فرانک لاوت

رهیافت لاوت در گفتمان چندفرهنگ‌گرایی را می‌توان تلاقی نظریه رهایی از سلطه با مسئله

1. Recognition

چارلز تیلور (Charles Taylor) شاخص‌ترین چهره این نظریه به حساب می‌آید.

2. Equality

3. Cultural context

ویل کیملیکا (Will Kymlicka) و جوزف راز (Joseph Raz) چهره‌های سرشناس این نظریه‌اند.

4. Diversity

کیملیکا، جوزف راز، چندران کوکاتاس (Chandran Kukathas)، گلستون (Glaston) و ایان شی‌پی‌رو (Ian Shapiro) دارای استدلال‌هایی در تقویت این رهیافت‌اند.

5. Freedom from domination

6. Ibid

۷. برای ملاحظه روایتی از نقدهای واردشده بر چندفرهنگ‌گرایی، ر.ک به:

کردونی، ندا و امیر نیک‌پی، چندفرهنگ‌گرایی، دولت و حقوق اقلیت‌ها، نشریه تحقیقات حقوقی، پاییز ۱۳۹۵.

شناسایی حقوقی اقلیت‌ها دانست. از این روی، پرداختن به نظریه مذکور مقدمه واجب بحث به نظر می‌رسد.

۳.۲.۱. سلطه و رهایی از آن

سلطه^۱ پدیده‌ای است که درصد قابل‌ملاحظه‌ای از استدلال‌های اخلاق‌بنیان در فلسفه سیاسی معاصر را به خود معطوف داشته و منظور از نظریه رهایی از سلطه نیز همین رهیافت اخلاقی در فلسفه سیاسی است که مناسبات قدرت و کنش‌های بازیگران آن را مبتنی بر مفهوم سلطه تعریف می‌کند و رهایی از آن را غایت جامعه سیاسی مطلوب می‌انگارد. چپستی سلطه، خود محل مناقشه‌های فراوانی است، اما اجمالاً می‌توان این تعریف را مورد قبول اغلب نظریه‌پردازان سلطه دانست: «سلطه، گونه‌ای قدرت^۲ مهارنشده^۳، نامتوازن^۴ و نامشروع^۵ است که اشخاص یا نظام‌ها را به کنترل زندگی اشخاص دیگر قادر می‌سازد. این را می‌توان ایده‌ای بنیادین درباره سلطه^۶ دانست.»^۷ یکی از نکات پراهمیت در خصوص سلطه، تفکیک دو نوع فهم از آن است؛ فهم ساختارگرایانه و فهم پیامدگرایانه. این تفکیک، در واقع تلاشی برای پاسخگویی به این پرسش است که آیا برای تحقق سلطه، می‌باید قدرت موجود توسط طرف قدرتمند علیه طرف فرودست به کار رود یا صرف وجود قدرت - بدون کار بست آن - نیز برای تحقق سلطه کفایت می‌کند؟ یکی از مهم‌ترین اختلافات درباره سلطه همین مسئله است.^۸

فرانک لاوت این مسئله را با تفکیک نتایج^۹ از ساختار^{۱۰} تشریح می‌کند. در دیدگاه او، آنچه در فهم سلطه اهمیت دارد ساختار روابط اجتماعی است، نه پیامدهای آن در عمل. لاوت فهم پیامدگرایانه از سلطه^{۱۱} را نامطلوب می‌داند و در مقابل، فهم ساختارگرایانه از سلطه^{۱۲} را تجویز می‌کند. زیرا فهم پیامدگرایانه بررسی موردی هر رابطه اجتماعی خاص را برای تشخیص سلطه

1. Domination
2. Power
3. Unconstrained
4. Imbalance
5. Unjust
6. the basic idea of domination
7. McCammon, C, "Domination", *Stanford encyclopedia of philosophy*.
8. Ibid.
9. outcomes
10. structure
11. outcome-based conception of domination
12. structure-based conception of domination

الزام می‌کند و این الزام، فرایند فهم و تشخیص سلطه را دچار اختلال می‌کند. «بدین ترتیب ما برای تشخیص اینکه یک زن در رابطهٔ زوجیت خود تحت سلطه بوده است یا خیر، باید به این موضوع توجه کنیم که آیا همسرش به بهای متضرر نمودن او منتفع گردیده یا خیر. از آنجا که افراد مختلف، حتی اگر با گزینه‌های مشابهی روبرو باشند انتخاب‌های متفاوتی دارند، نتیجه‌ها و همین‌طور یافته‌های ما از سلطه از موردی به مورد دیگر متفاوت خواهد شد.»^۱ به بیانی دیگر، سلطه نتیجهٔ رابطه‌ای انسانی نیست، بلکه ساختار آن است و ساختارهای مشابه می‌توانند به نتایج متفاوتی منتهی شوند. مفهوم قابلیت مداخله^۲ که فیلیپ پتی^۳ در تعریف آزادی آن را تشریح می‌کند، نیز دقیقاً با بحث حاضر ارتباط دارد. فیلیپ پتی آزادی را به مثابه عدم سلطه می‌انگارد و در تشریح سلطه به تفکیک میان مداخله و قابلیت مداخله می‌پردازد. «یک عامل بر عامل دیگر سلطه دارد، اگر و فقط اگر در برابر او قدرتی داشته باشد، مخصوصاً قدرت دخالت خودسرانه.»^۴ همچنان که از این تعریف برمی‌آید، تکیهٔ فیلیپ پتی بیشتر بر قدرت مداخله است تا خود مداخله. لذا وقوع مداخله را برای ایجاد سلطه و سلب آزادی لازم نمی‌داند، بلکه پتانسیل مداخلهٔ خودسرانه را نیز برای سلب آزادی و ایجاد سلطه کافی می‌داند، هرچند در عمل مداخله‌ای انجام نشود. بنابراین، مهربان بودن صاحب قدرت و عدم مداخلهٔ خودسرانه از جانب او، تغییری در اصل ماجرا پدید نمی‌آورد. «در این شرایط دارندهٔ قدرت همچنان می‌تواند بر اساسی خودسرانه مرتکب دخالت شود و هرکس زیر سیطرهٔ قدرت او باشد زندگی‌اش در اختیار این شخص خواهد بود.»^۵

نظریهٔ رهایی از سلطه رهیافتی ویژه در فلسفهٔ سیاسی است که فرمان اخلاقی «رهایی از سلطه» را هنجار هنجارهای جامعهٔ انسانی و مرجح بر همهٔ هنجارهای دیگر می‌داند. عصارهٔ استدلال‌ها در اثبات این اولویت هنجاری را می‌توان بازتعریف مفاهیم عدالت^۶ و آزادی^۷ بر پایهٔ مفهوم سلطه دانست. در این نوشتار به استدلال‌های موردنظر پرداخته نمی‌شود؛ چراکه رسالت

1. Lovett Frank, *A general theory of domination and justice*, Oxford university press, first published 2010a, p 44.

2. capacity to interfere

3. Phillip Pettit

۴. پتی، فیلیپ، *جمهوری خواهی: نظریه‌ای در آزادی و حکومت*، ترجمه فرهاد مجلسی‌پور، انتشارات شیرازه، چاپ نخست، ۱۳۸۸، ص ۹۲.

۵. همان، ص ۱۱۲.

6. Justice

7. Freedom

این مقاله نه نقد مبانی نظری رهیافت لوت، بلکه تحلیل آثار حقوقی آن است.^۱ برای نیل به این هدف، صرفاً کافی است تا بدانیم لوت اولویت هنجاری رهایی از سلطه را پذیرفته و با ابتنای بر آن وارد گفتمان چندفرهنگ‌گرایی شده است.

۳.۲.۲. تلاقی رهایی از سلطه با چندفرهنگ‌گرایی

لوت در مقالهٔ ویژه‌داری فرهنگی و سلطه^۲ نظریهٔ رهایی از سلطه را وارد گفتمان چندفرهنگ‌گرایی می‌کند و قرائتی تازه از آن به دست می‌دهد. فرمان اخلاقی رهایی از سلطه در دستان لوت به مثابه سنج‌های است که سره را از ناسره بازمی‌شناساند و نظریات رقیب با آن آزموده می‌شوند. لوت با تأکید بر ضرورت رهایی از سلطه و اولویت آن بر هر هنجار دیگر، نظریات رایج را با این پرسش مواجه می‌سازد که چگونه می‌توان شناسایی آیین‌های سلطه‌آمیز یک گروه اقلیت را توجیه کرد؟ او در مقالهٔ مذکور، ابتدا به مصاف نظریات رقیب در گفتمان چندفرهنگ‌گرایی (از جمله نظریهٔ زمینهٔ فرهنگی ویل کیملیکا)^۳ می‌رود و می‌کوشد ناکارآمدی آن‌ها را در برابر رهایی از سلطه اثبات کند. سپس نظریهٔ خود را متکی بر نظریهٔ رهایی از سلطه ارائه می‌کند. بخش نخست مقاله اگرچه حاوی رویارویی استدلالی پراهمیتی است، خارج از چارچوب پژوهش حاضر است و لذا بدان پرداخته نمی‌شود. آنچه محل توجه است، رهیافت ویژه‌ای است که لوت با در هم تنیدن نظریهٔ رهایی از سلطه و چندفرهنگ‌گرایی عرضه می‌کند. آیا رهایی از سلطه، که لوت همواره از آن به عنوان مانعی در برابر نظریات رقیب بهره می‌گیرد، می‌تواند به خودی‌خود دلیلی برای شناسایی حقوقی اقلیت‌ها عرضه کند؟ شناسایی آیین‌های غیرسلطه‌آمیز که طبعاً منافاتی با آرمان رهایی از سلطه ندارد و لوت از آن‌ها تحت

۱. برای ملاحظهٔ تلاش تنوریک مسوطی برای اثبات اولویت هنجاری رهایی از سلطه، ر.ک به:

Shapiro Ian, *On non domination*, UNIVERSITY OF TORONTO LAW JOURNAL, 2012.

Lovett Frank, *A general theory of domination and justice*, Oxford university press, first published 2010.

Lovett Frank, *Domination and distributive justice*, 2009 southern political science association.

پتی، فیلیپ، پیشین.

2. Lovett, Frank, *Cultural Accommodation and Domination*, sage publications, 2010.

۳. کیملیکا تعلق فرهنگی افراد را همچون مقدمه‌ای لازم برای تجربهٔ آزادی فردی در نظر می‌گیرد. برای ملاحظهٔ

روایت مشروح آن ر.ک به:

کیملیکا، ویل، *سپهروندی چندفرهنگی*، ترجمه ابراهیم اسکافی، انتشارات شیرازه، چاپ دوم، مرداد ۱۳۹۸.

عنوان شناسایی مجاز^۱ یاد می‌کند. اما آیا از منظر نظریه‌رهای از سلطه، می‌توان به «ضرورت» شناسایی نیز حکم داد؟ لاوت به تشریح دو موقعیت ویژه برای شناسایی ضروری^۲ نیز می‌پردازد. نظریه لاوت بر پایه این دو موقعیت فرضی تدوین می‌شوند که در ادامه به توضیح آن می‌پردازیم.

۳.۲.۲.۱. موقعیت نخست: شناسایی بر پایه ارزش ذهنی

مفهوم ارزش ذهنی^۳ در توضیح این موقعیت نقشی کلیدی دارد. لاوت موقعیت نخست را بر اساس این معرفت‌پیریزی می‌کند که آیین‌های اجتماعی^۴ نزد پیروان خود دارای ارزش ذهنی هستند و این ارزش ذهنی به کلی مستقل از ارزش ذاتی یا عینی یک پدیده است. بدین معنا که مهم نیست که یک آیین اجتماعی آیا واقعاً ارزشمند است یا خیر؟ بلکه مهم این است که این آیین در ذهن پیروانش دارای ارزش هویتی است. مانند نقاشی کودکانه که از منظر هنری بی‌ارزش است، اما برای مادر آن کودک پدیده‌ای بسیار ارزشمند به نظر می‌رسد.^۵ لاوت معتقد است که وجود ارزش ذهنی موجب می‌شود اگر یک آیین اجتماعی متعلق به گروه اقلیت مورد شناسایی منفی (ممنوعیت) قرار بگیرد، اعضای گروه در واکنش به این نحوه مواجهه، پابندی خود به آیین‌های هویتی دیگر را تشدید و تقویت می‌کنند.^۶ اما آیا این نکته به تنهایی برای توجیه شناسایی آن آیین کفایت می‌کند؟ چالش در جایی است که با مجموعه‌ای از آیین‌های سلطه‌آمیز مواجه باشیم.

لاوت در ادامه، آیین‌های اجتماعی مسلمانانی را که به یک کشور غربی مهاجرت کرده‌اند، به‌عنوان یک نمونه فرضی مثال می‌زند: «بیباید فرض کنیم که یک مطالعه دقیق بر روی آیین‌های ایشان انجام شده که نتایج آن نشان می‌دهد از یک سو آیین‌های مربوط به تضعیف آموزش زنان، محدودسازی فرصت‌های شغلی زنان و مانند آن روی هم رفته سلطه مردسالارانه شدیدی را ایجاد می‌کنند، اما از سوی دیگر نیز نشان می‌دهد که مثلاً آیین به سر کردن روسری چنین سلطه‌ای ایجاد نمی‌کند (شاید به این دلیل که این آیین در اصل، اختیاری و داوطلبانه است، یا به این دلیل که به‌طور غیرخودسرانه برقرار می‌شوند یا به دلایل دیگر).... ممکن است آن

1. Permissible Accommodation

2. Required Accommodation

3. Subjective Value

4. Social practices

5. Lovett Frank, op cit. pp 254-255.

6. Ibid.

جامعه غربی، که مسلمانان مهاجر در آن زندگی می‌کنند، مثلاً با انگیزه تقویت ارزش‌های سکولار، نمایش نمادهای مذهبی در اماکن عمومی را محدود کند... هنگامی که آیین به سر کردنِ روسری منع می‌شود، افراد گروه به‌طور پیش‌بینی‌پذیری پایبندی خود به دیگر آیین‌های مشترک را تقویت می‌کنند که متأسفانه به‌طور مؤثری سلطهٔ مردسالارانهٔ درون‌گروهی را افزایش می‌دهند.^۱ در چنین شرایطی، آرمان‌رهایی از سلطه شناسایی حقوقی آیینی همچون به سر کردنِ روسری را (برای پیش‌گیری از بروز سلطه‌های شدیدتر) تجویز خواهد کرد. این نوع استدلال در واقع استدلالی پیامدگرایانه^۲ است که برای پیش‌گیری از یک سلطهٔ بزرگ به سلطهٔ کوچک تن درمی‌دهد. لاوت در موقعیت نخست، شناسایی یک آیین سلطه‌آمیز را در عین وفاداری به آرمان‌رهایی از سلطه توجیه می‌کند.

۳.۲.۲.۲. موقعیت دوم: شناسایی بر پایهٔ دوران گذار

«کارگری را در نظر آورید که دارای دانش و تجربه در صنعتی است که آن صنعت وارد افولی غیرقابل بازگشت می‌شود. درست است که این کارگر می‌تواند برای کار در صنعتی جدید از نو آموزش ببیند، اما انجام دادن این کار چندان آسان نیست. سرمایهٔ آموزشی او در صنعت نخست به اصطلاح یک سرمایهٔ بربادرفته^۳ است. این وضعیت او را در برابر استثمار^۴ آسیب‌پذیر می‌کند. اگر موانع بازآموزی خیلی جدی باشند، او ممکن است در ازای دست و پا کردن شغلی متناسب با همان مهارت‌های قبلی، بخشی از آزادی خود را معامله کند. اگر کاهش سلطه اولویت ما باشد باید به‌طور موقت آن صنعت را سر پا نگه داریم... این کار هیچ ربطی به ارزش ذاتی آن صنعت به خودی خود ندارد؛ اما دقیقاً در راستای حمایت از کارگران در برابر سلطهٔ بالقوه است.»^۵ با جایگزینی متغیرها در مثال فوق، لاوت به شناسایی حقوقی آیین‌های اجتماعی پل می‌زند. با نمونه‌ای فرضی از یک گروه مهاجر که مبتنی بر نمونه‌های آشنا و واقعی است: «تعدادی کارگر اهل مکزیک را تصور کنید که در جست‌وجوی کار به ایالات متحده سفر می‌کنند. حل شدن

1. Ibid, pp 257-258.

2. Consequentialism

3. A sunk cost

4. Exploitation

با توجه به اینکه در اینجا مثال مورد استفادهٔ لاوت یک مثال اقتصادی بوده، exploitation را به domination ترجیح داده است؛ نه اینکه یک مفهوم جدید در عرض مفهوم سلطه را وارد استدلال خود کرده باشد.

5. Ibid.

آن‌ها در فرهنگ غالب فوری اتفاق نمی‌افتد؛ تا حدی به این خاطر که آن‌ها به‌طور قابل‌درکی به بسیاری از آیین‌های اجتماعی که در جامعه خود فراگرفته‌اند وابسته‌اند. در طول این دوره انتقالی^۱ وضع ایشان همانند وضع آن کارگران متخصص در صنعت رو به زوال است... در اینجا تفاوت‌های فرهنگی همان سرمایه بر باد رفته هستند. مثلاً اگر مهاجران مکزیکی زبان انگلیسی را به‌درستی درک نکنند، نمی‌توانند قوانین و سیاست‌های دولت آمریکا را فرا بگیرند. این وضعیت آنان را از جهات گوناگون حقوقی و اقتصادی آسیب‌پذیر می‌کند بطوری که ممکن است توسط کارفرمایان استثمار شوند؛ احتمالاً آنان به‌طور خودسرانه و دل‌خواهی استخدام و اخراج می‌شوند، مجبور به پذیرش دستمزدهای پایین‌تر از استاندارد و شرایط کاری ناایمن می‌شوند و...^۲ استفاده از عبارت دوره انتقالی تأکیدی دیگر بر این است که شناسایی حقوقی مورد نظر لاوت نه بخاطر ارزش ذاتی آیین‌ها بلکه صرفاً برای کاهش سلطه و در نتیجه موقت است و گروه اقلیت می‌باید در نهایت به فرهنگ غالب بپیوندد. این نکته آثار مهمی به‌ویژه بر چگونگی شناسایی حقوقی دارد و آن دسته حمایت‌ها را که دوره انتقالی را طولانی یا دائمی کند و یا خود به تشدید سلطه بینجامد از گزینه‌های احتمالی حذف می‌کند. مثلاً درخصوص مهاجران مورد بحث، به اعتقاد لاوت بهتر است آموزش دوزبانه برایشان در نظر گرفته نشود چون آسیب‌پذیری آنان را دائمی می‌کند.

۴. نظریه لاوت به مثابه جهان حقوقی تازه

اگرچه لاوت خود از نقطه‌نظر حقوقی به مسئله نمی‌نگرد، لکن موضوعی حقوقی - یعنی شناسایی حقوقی اقلیت‌ها - را دست‌مایه کار خویش ساخته و تحولاتی را در مبانی استدلالی آن پدید آورده است. بی‌شک این تحولات مبانی نمی‌تواند در سطح حقوقی بی‌تأثیر باشد. برای فهم بهتر بازتاب‌های حقوقی نظریه لاوت، در نخستین گام لازم است تا آن شاخصه‌هایی که جهان حقوقی لاوت را می‌سازند استخراج کنیم و با تکیه بر آن شاخصه‌ها به تحلیل حقوقی مسئله بپردازیم.

در نخستین گفتار از مقاله، گزارشی اجمالی از مبانی نظری و تاریخی شناسایی حقوقی اقلیت‌ها را مرور کرده و دانستیم که هویت محوری‌ترین مفهوم در پارادایم شناسایی‌ست. آثار حقوقی ناشی از هویت‌محوری را می‌توان در دو مسئله مهم یعنی مسئله متعلق حق‌ها و مسئله

1. Transitional period

2. Ibid.

تبعیض مثبت در حوزه حقوق اقلیت‌ها ردیابی کرد. منازعات بر سر متعلق حق‌ها در حوزه حقوق اقلیت‌ها را می‌توان بحث‌هایی دانست که حول محور این دو پرسش پدید آمده است: (۱) حقوق موصوف به حقوق اقلیت‌ها، بخشی از حقوق فردی^۱ افراد عضو گروه‌های اقلیت است یا اینکه ماهیتی متفاوت از حقوق فردی داشته و به‌عنوان حقوق جمعی^۲ قابل تعریف است؟ (۲) منظور از حقوق جمعی چیست؟ آیا به معنای حق‌هایی است که به گروه بماهو گروه (فارغ از افراد عضو) تعلق دارد یا حق‌هایی که به افراد به اعتبار عضویت گروهی‌شان تعلق می‌گیرد؟^۳ نگاه هویت‌محور به دلیل وزنی که به هویت گروهی می‌بخشد مایل است تا حق را متعلق به گروه - یا دست‌کم شأن گروهی افراد- بداند. تفسیر کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد^۴ از ماده ۲۷ میثاق حقوق مدنی و سیاسی در قضیه ایوان کیتوک علیه سوئد^۵ نمونه‌ای بسیار قابل تأمل است. «در قضیه کیتوک که فردی از اتباع سوئد و متعلق به اقلیت قومی سامی بود و به‌علت سکونت نداشتن چندین‌ساله در سکونتگاه سامی‌ها و حذف نامش از فهرست گروه، از استفاده از امکانات پرورش گوزن محروم شده بود، کمیته در مقام حل این تعارض ظاهری، که آیا هدف از وضع قانونی که شاکی را از این حق محروم کرده بود حمایت از حقوق گروه اقلیت در کل بوده است یا اعمال آن نسبت به یکی از اعضای گروه، به این نتیجه رسید که قانون مذکور برای حمایت از خود گروه اقلیت وضع شده است و لذا دولت عضو مرتکب هیچ‌گونه نقض ماده ۲۷ میثاق نشده است.»^۶ کمیته موفق شد با اصالت بخشیدن به گروه و هویت گروهی، فرد را فاقد حق قلمداد کند و از حق گروهی در برابر فرد دفاع کند.

در مسئله تبعیض مثبت نیز نگاه هویت‌محور که در پی ادای احترامی مؤثر به هویت متمایز

1. Individual Rights

2. Collective Rights

۳. برای ملاحظه توضیح مفصل‌تری از این مبحث، ر.ک به:

عزیزی، ستار، *حمایت از اقلیت‌ها در حقوق بین‌الملل*، انتشارات پژوهشکده حقوقی شهر دانش، چاپ دوم، ۱۳۹۶، صص ۱۳۶-۱۴۰.

عظیمی، محمدرضا، *اقلیت‌ها در حقوق بین‌الملل؛ تاریخچه، پیمان‌ها، حدود و حمایت‌ها*، انتشارات شیرازه، چاپ اول، ۱۳۹۲، صص ۱۷۱-۱۷۷.

4. United Nations Human Rights Committee

5. Ivan Kitok v. Sweden

6. Rothschild, J, *Ethno Politics: A Conceptual Framework*, Columbia University Press, 1978, p 762.

به نقل از: عظیمی، محمدرضا، پیشین، ص ۱۴۰.

گروه اقلیت است و می‌کوشد زمینه را برای جلوه‌گری و شکوفایی هویت گروهی ایشان فراهم کند، به استفاده حداکثری از نهاد تبعیض مثبت تمایل دارد و تکالیفی ایجابی به نفع گروه اقلیت را بر نظام حقوقی بار می‌کند. به عبارت دیگر، در پارادایم هویت‌محور، هویت گروهی ذاتاً ارزشمند تلقی می‌شود و نگاهی غایت‌انگار نسبت بدان وجود دارد. مکلف‌سازی دولت‌ها به حمایت فعالانه و اعمال تبعیض مثبت نسبت به اقلیت‌ها به‌طور چشمگیری در اعلامیه حقوق اشخاص متعلق به اقلیت‌های ملی یا قومی، مذهبی و زبانی ۱۹۹۲ ظهور یافته است. ماده ۱ اعلامیه چنین اشعار داشته است:

«دولت‌ها از موجودیت و هویت ملی یا قومی، فرهنگی، مذهبی و زبانی اقلیت‌ها در محدوده تحت صلاحیت خود حمایت کرده و شرایط ترویج آن هویت‌ها را تشویق خواهند کرد. دولت‌ها اقدامات تقنینی متناسب و دیگر اقدام‌های لازم برای دستیابی به آن اهداف را انجام خواهند داد.»
ماده ۴ اعلامیه تکالیف ایجابی متعدد و قابل توجهی را به نفع گروه‌های اقلیت بر عهده دولت‌ها نهاده است، از جمله:

- ایجاد شرایط مساعد برای اظهار ویژگی‌های خاص خود و توسعه فرهنگ، زبان، مذهب، سنت‌ها و رسوم خود؛
- ایجاد فرصت‌های کافی برای یادگیری یا آموزش زبان مادری؛
- اقدامات آموزشی برای تشویق آگاهی از تاریخ، سنت‌ها، زبان و فرهنگ اقلیت‌های موجود در سرزمین؛
- ایجاد فرصت مشارکت کامل اقلیت‌ها در پیشرفت و توسعه کشور.

در نظریه لاوت، مفهوم سلطه‌جانشین مفهوم هویت می‌شود. در موقعیت‌های فرضی لاوت، هویت متمایز گروه اقلیت جایگاهی ندارد و اگر شناسایی حقوقی یک گروه ضروری دانسته می‌شود، صرفاً به منظور کاهش سلطه یا پیشگیری از تشدید سلطه است. استدلال لاوت در موقعیت نخست، ترجیح سلطه خفیف بر سلطه شدید است و در موقعیت دوم، بر ضرورت حمایت از کارگران مهاجر در معرض سلطه (به دلیل ناآگاهی از زبان و قوانین جامعه جدید) تأکید می‌کند.

استدلال لاوت در نخستین وضعیت شناسایی ضروری

مقدمه نخست: هر آیینی به‌طور کلی و آیین الف (به‌سر کردن روسری) به‌طور خاص نزد اعضای گروه ارزش ذهنی نیرومندی دارد.

مقدمه دوم: عدم شناسایی آیین الف، با توجه به ارزش ذهنی آن نزد اعضای گروه، واکنش ایشان را به همراه خواهد داشت و به تشدید آیین‌های دیگری که حاوی سلطه‌های بزرگ‌تری هستند (همچون منع تحصیل و اشتغال زنان) می‌انجامد.

نتیجه: فرمان اخلاقی رهایی از سلطه ما را به شناسایی آیین الف مکلف می‌سازد.

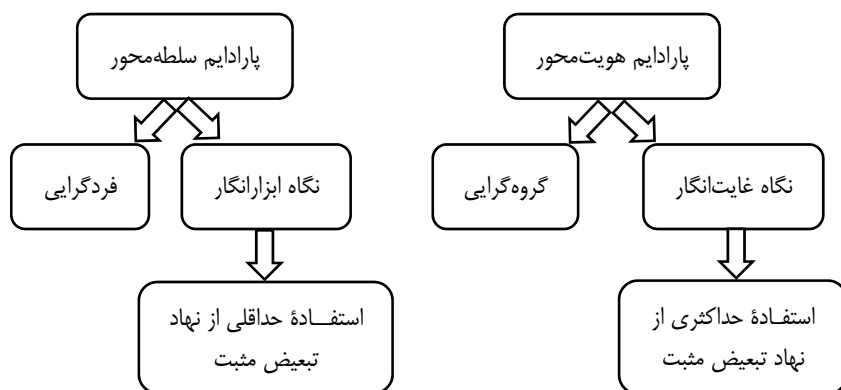
استدلال لاوت در دومین وضعیت شناسایی ضروری

مقدمه نخست: اعضای گروه الف به دلیل تازه‌وارد بودن و عدم آشنایی با زبان و قوانین جامعه بزرگ‌تر در معرض سلطه سودجویان قرار دارند.

مقدمه دوم: اعضای گروه الف نمی‌توانند بلافاصله به زبان و فرهنگ جامعه جدید مسلط شوند.

نتیجه: بر پایه فرمان اخلاقی رهایی از سلطه می‌باید تا طی شدن این دوره گذار و تلفیق ایشان در جامعه بزرگ‌تر امتیازات خاصی برایشان در نظر گرفت.

هیچ‌کدام از موقعیت‌ها وابستگی تئوریک با هویت گروهی ندارند و اگر در جایی فقط با یک فرد مواجه باشیم که به دلایل شخصی - و نه تعلق گروهی خاص - در معرض سلطه سودجویان قرار گرفته است، باز هم استدلال لاوت همان کارکرد را خواهد داشت. در این رهیافت، هدف کاهش سلطه است و شناسایی حقوقی اقلیت‌ها تحت شرایطی می‌تواند ابزار تحقق این هدف باشد. لذا در مقابل پارادایم هویت‌محور که به گروه‌گرایی و غایت‌انگاری منتهی می‌شود، نظریه سلطه‌محور ما را به فردگرایی و ابزارانگاری رهنمون می‌شود. چنین تحوّل در سطوح قاعده‌گذاری، تفسیر و رویه قضایی تأثیری شگرف بر جای می‌گذارد.



نتیجه‌گیری

اگر شناسایی حقوقی اقلیت‌ها را به معنای ادای احترام مؤثر به هویت متمایز گروه‌های اقلیت بدانیم و نتیجهٔ رهیافت فرانک لاوت را عدول از این معنا تلقی کنیم آن‌گاه این پرسش مطرح خواهد شد که آیا می‌توان نظریهٔ سلطه‌محور لاوت را در عرض سایر نظریات رایج در گفتمان شناسایی و چندفرهنگ‌گرایی قرار داد؟ شناسایی حقوقی با توجه به مبانی نظری و تاریخی پیدایی آن در پارادایم هویت‌محور و بر بنیاد نگاهی غایت‌انگار به هویت گروهی بالیده است. اما لاوت در نظریهٔ خود این پیوند نظری و تاریخی را از هم گسسته و با نشانیدن مفهوم سلطه به جای مفهوم هویت، نگاهی ابزارانگار را تجویز کرده است. این تحول به‌قدری بنیادین است که گویی لاوت از شناسایی متفاوتی سخن می‌گوید که سختی با سابقهٔ تاریخی آن ندارد.

به نظر می‌رسد نظریهٔ لاوت بیش از آنکه انقلابی پارادایمی در شناسایی حقوقی اقلیت‌ها باشد، خوانشی انتقادی از آن است. چرا که او برای شناسایی حقوقی اقلیت‌ها نظریه‌ای مستقل نپرداخته، بلکه موقعیت‌هایی که در آن‌ها شناسایی حقوقی با اقتضات رهایی از سلطهٔ انطباق دارد را کشف و معرفی کرده است. دستاورد نظری او این است که رهایی از سلطه و شناسایی حقوقی اقلیت‌ها گاه بر هم منطبق‌اند و اگر به رهایی از سلطه به مثابهٔ هنجار هنجارها باورمند باشیم، تنها همان «موقعیت‌های انطباقی» را برای تن دادن به شناسایی حقوقی کافی خواهیم دانست. بر این اساس، به نظر می‌رسد قرار دادن نظریهٔ لاوت به‌عنوان یکی از نظریات رایج در گفتمان چندفرهنگ‌گرایی خطایی نظری است و او را باید منتقدی دانست که از منظر نظریهٔ رهایی از سلطه به نقد چندفرهنگ‌گرایی و شناسایی حقوقی اقلیت‌ها پرداخته است.

منابع

کتاب

۱. پتی، فیلیپ، **جمهوری خواهی: نظریه‌ای در آزادی و حکومت**، ترجمه فرهاد مجلسی‌پور، چاپ اول، انتشارات شیرازه، ۱۳۸۸.
۲. تیلور، چارلز و دیگران، **چندفرهنگ‌گرایی: بررسی سیاست شناسایی**، ترجمه طاهر خدیو و سعید ریزوندی، چاپ اول، نشر رخ داد نو، ۱۳۹۲.
۳. عزیزی، ستار، **حمایت از اقلیت‌ها در حقوق بین‌الملل**، چاپ دوم، انتشارات پژوهشکده حقوقی شهر دانش، ۱۳۹۶.
۴. عظیمی، محمدرضا، **اقلیت‌ها در حقوق بین‌الملل؛ تاریخچه، پیمان‌ها، حدود و حمایت‌ها**، چاپ اول، انتشارات شیرازه، ۱۳۹۲.
۵. کیملیکا، ویل، **شهروندی چندفرهنگی**، ترجمه ابراهیم اسکافی، چاپ دوم، انتشارات شیرازه، مرداد ۱۳۹۸.
۶. نوزیک، رابرت، **بی‌دولتی، دولت، آرمانشهر**، ترجمه محسن رنجبر، چاپ دوم، نشر مرکز، ۱۳۹۶.

مقاله

۷. باطنی، ابراهیم و تقی دشتی، **مفهوم شناسی اقلیت (ارائه الگویی روش‌مند برای تعریف و تشخیص اقلیت‌ها)**، نشریه حقوق اسلامی، تابستان ۱۳۸۹، شماره ۲۵.
۸. صالحی، هادی و امیر نیک‌پی، **شناسایی حقوقی اقلیت‌های درون گروه‌های اقلیت در اندیشه‌های آیلیت شاشار**، فصلنامه تحقیقات حقوقی، بهار ۱۳۹۷.
۹. کردونی، ندا و امیر نیک‌پی، **چندفرهنگ‌گرایی، دولت و حقوق اقلیت‌ها**، فصلنامه تحقیقات حقوقی، پاییز ۱۳۹۵.

رساله

۱۰. صالحی، هادی، «تبارشناسی شناسایی حقوقی اقلیت‌ها»، رساله دکتری، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۷.

References

Books

1. Azimi, Mohammad Reza, *Minorities In International Law; History, Commitments, Limits And Protections*, Shiraze Publication, First Publication, 2013. (in Persian)
2. Azizi, Sattar, *Protecting Minorities In International Law*, Shahre Danesh Legal Research institute, Second Publication, 2017. (in Persian)
3. Kymlica, Will, *Multicultural citizenship*, Translated by Ebrahim Eskafi, Shiraze Publication, Second Publication, 2019. (in Persian)
4. Lovett Frank, *A general theory of domination and justice*, Oxford university press, first published 2010a.
5. Medda-Windischer, Roberta. *Old and new minorities: reconciling diversity and cohesion: a human rights model for minority integration*. Nomos, 2009.
6. Nozick, Robert, *Anarchy, State And Utopia*, Translated By Mohsen Ranjbar, Markaz Publication, Second Publication, 2017. (in Persian)
7. Pettit, Philip, *Republicanism: A Theory of Freedom and Government*, Translated by Farhad Majlesi pour, Shiraze Publication, First Publication, 2009. (in Persian)
8. Taylor, Charles, *Multiculturalism: Examining the Politics of Recognition*, Translated by Taher Khadiv and Saeed Rizvandi, Rokhdad Now Publication, First publication, 2013. (in Persian)

Articles

9. Bateni, E & Taghi Dashti, T "Conceptology Of Minority (Presentation of Practical Sample For Describing And Diagnosing Minorities)", *Islamic Law Publication*, No 2, 2010. (in Persian)
10. Iser, M, "Recognition", *Stanford encyclopedia of philosophy*, 2013.
11. Kordoni, N & Nikpay, A, "Multiculturalism, States and Minorities' right", *Legal Research Quarterly*, 2016. (in Persian)
12. Lovett, F, "Cultural accommodation and domination", *sage publications*, 2010.
13. Lovett, F, " Domination and distributive justice", *southern political science association*, 2009.
14. McCammon, C, "Domination", *Stanford encyclopedia of philosophy*.
15. Rothschild, J, " Ethno Politics: A Conceptual Framework", *Columbia University Press*, 1978.

16. Salehi, Hadi & Nikpay, A, " Legal Recognition Of Minorities in Minority Group In Ayelet Shachars` Opinion", *Legal Researche Quarterly*, 2018. (in Persian)
17. Shapiro, I, "On non_domination", *UNIVERSITY OF TORONTO LAW JOURNAL*, 2012.
18. Song, S, "Multiculturalism", *Stanford encyclopedia of philosophy*, 2010.
19. Taylor, C, "the Politics of Recognition", in *Multiculturalism: Examining the Politics of Recognition*, A. Gutmann (ed.), Princeton: Princeton University Press, pp. 25–73.

Thesis

20. Salehi, Hadi, "Genealogy of legal Recognition Of Minorities", Shahid Beheshti University, 2018. (in Persian)

Case

21. Ivan Kitok v. Sweden, Communication No. 197/1985, CCPR/C/33/D/197/1985 (1988).

Website

<https://www.thecanadianencyclopedia.ca/en/article/reserves-in-canada-plain-language-summary/>

Frank Lovett's Theory on the Legal Recognition of Minorities; A Paradigm Revolution or a Critical Reading?

Hadi Salehi*
Amin Razipour Joybari**

Abstract

Identity diversity within the territorial boundaries of legal systems has given rise to concepts such as multiculturalism and the legal recognition of minorities, which have sparked significant theoretical debates. One of the fundamental challenges in the legal recognition of minorities is the oppressive nature of some of their group norms, and prevailing theories in the discourse of multiculturalism have sought to address this issue in various ways. Frank Lovett has focused his theoretical efforts on reinterpreting and retelling multiculturalism from the perspective of the theory of Freedom from domination, aiming to resolve the conflict between the two and provide a theory of minority recognition that remains faithful to the moral ideal of Freedom from domination. This Article seeks to explore the intellectual and historical foundations of the legal recognition of minorities, to present and analyze Frank Lovett's domination-based theory, and to evaluate the transformation his theory has brought to the discourse of recognition. Through a conceptual analysis of the studied theory, this Article concludes that Lovett's theory, by fully departing from the dominant paradigm of recognition politics, cannot be considered a theory of legal recognition of minorities, but rather a critical interpretation of recognition, repurposed for an entirely different goal.

Keywords:

Recognition, Minorities, Legal Recognition of Minorities, Multiculturalism, Freedom from Domination

* Assistant Professor, Faculty of Law & Political Sciences, Shiraz University, Shiraz, Iran. (Corresponding Author) hadi.salehi@shirazu.ac.ir

** L.L.M, Faculty of Law & Political Sciences, Shiraz University, Shiraz, Iran. amin.razipour1996@gmail.com